جایگزین [ˈɔ: ltərneit] v

جایگزین کردن به معنی رفت و برگشت بین دو چیز است.

→ بهترین ورزش به تناوب تقویت عضلات و قلب است.

عذرخواهی

apologetic [əˌpɒləˈdʒetik] اضافه کردن عذرخواهی

اگر کسی عذرخواهی کند ، از چیزی متاسف است.

→ پسر پس از از دست دادن اسباب بازی مورد علاقه خواهرش احساس عذرخواهی کرد.

خوش خیم

benign [biˈnain] adj. خوش خیم

اگر چیزی یا کسی خوش خیم باشد ، به کسی آسیب نمی رساند.

→ بسیاری از عنکبوت ها ترسناک به نظر می رسند ، اما اکثر آنها در واقع خوش خیم هستند.

کاراکتر

char [tʃɑːr] v کاراکتر

سوزاندن به معنای سوزاندن چیزی است که سیاه شود.

→ در حالی که فرانک برای گرفتن خردل به داخل خانه رفت ، به طور اتفاقی هات داگ ها را سوزاند.

روشن کردن

روشن کردن [ˈklærəfai] v

روشن کردن به معنای این است که با توضیح آن چیزی را آسان تر درک کنید.

rew درو سعی کرد همه عملکردهای رایانه جدید میشل را روشن کند.

سگ کردن

dogged [ˈdɔ (:) gid] adj. سگ کردن

وقتی اقدامات شخصی مورد تعقیب قرار می گیرد ، آنها تلاش زیادی می کنند تا چیزی را ادامه دهند.

dad پدرش پس از درخواست های جنجالی از او ، یک کت جدید خریداری کرد.

پریشانی

distress [disˈtres] n. پریشانی

پریشانی احساس ناراحتی یا نگرانی است.

→ عدم موفقیت در کلاس دانش آموز را بسیار ناراحت کرد.

پیگیری کردن

ensue [inˈsuː] v

دنبال کردن به معنای اتفاق افتادن پس از چیزی است.

→ بعد از چند دقیقه روشن شدن ، رعد و برق شروع شد.

نفس نفس زدن

نفس نفس زدن [gæsp] v

نفس نفس زدن به معنای ایجاد صدا با نفس کشیدن سریع در هنگام تعجب است.

→ جان هنگام تماشای یک فیلم ترسناک همیشه نفس نفس می زند.

مذاکره کردن

مذاکره کردن [niˈgouʃieit] v. مذاکره کردن

مذاکره به معنای تلاش برای ایجاد توافق از طریق بحث است.

→ ماریو و جو مدت زیادی در مورد قرارداد بین شرکت ها مذاکره کردند.

مصرف بیش از حد

overdose [ˈouvərdous] n. مصرف بیش از حد

مصرف بیش از حد ، نمونه ای از مصرف یا داشتن بیش از حد چیزی است.

→ پوست جان در اثر مصرف بیش از حد آفتاب سوخت.

اقناع کردن

اقناع [pərˈsweiʒən] n اقناع کردن

اقناع عملی است که باعث می شود شخصی کاری را انجام دهد یا چیزی را باور کند.

→ اقناع بحث وی مشتری را متقاعد به خرید لپ تاپ کرد.

رله

relay [ˈriːlei] n. رله

رله مسابقه ای است که در آن تیم های دونده یا شناگر با یکدیگر مسابقه می دهند.

→ جری در تیم خود سریعترین بود ، بنابراین آخرین قسمت از رله را اجرا کرد.

بی میلی

رغبت [riˈlʌktəns] n بی میلی

اکراه ، احساس عدم تمایل به انجام کاری است.

→ جسی سطل آشغال را با بی میلی زیاد بیرون آورد.

دوباره بیان کنید

restate [riːˈsteit] v تکرار کردن

بیان مجدد چیزی به معنای گفتن دوباره یا به روشی دیگر است.

→ خانم جونز سوال آزمون را به کلاس تکرار کرد.

کنجد

sesame [ˈsesəmi] n. کنجد

کنجد گیاهی است که به دلیل دانه های کوچک و روغن آن کاشته می شود.

→ من از نانهایی استفاده کردم که روی آنها دانه کنجد است.

جرعه جرعه

جرعه جرعه [sip] v

نوشیدن چیزی به معنای نوشیدن هم زمان مقدار کمی است.

→ لیزا در ساحل آرامش یافت ، و از طریق نی آب میوه را نوشید.

لبه

verge [vəːrdʒ] n. لبه

آستانه نقطه ای است که در آن چیزی در شرف وقوع است.

→ جوآن در آستانه خروج از خانه بود که تلفن زنگ خورد.

محتاط

wary [ˈwɛəri] adj. محتاط

اگر کسی احتیاط کند ، محتاط یا بی اعتماد است.

→ او از رفتن به مدرسه محتاط بود زیرا تکالیف خود را انجام نداده بود.

متزلزل

موج [ˈweivə: r] v موج زدن

متزلزل کردن این است که نتوانید بین دو انتخاب تصمیم بگیرید.

between بین خوردن سیب یا کیک برای میان وعده متزلزل شدم.

یک شرط بندی

راسل اجرای یک رله را به پایان رساند و در کافه تریا به دوست خود بکی پیوست. او پرسید ، "ناهار چیه؟"

"مرغ کنجدی. خوب است ، به جز گوشت سوخته شده اوه ، و مراقب فلفل قرمز باشید. "

"چیلی ها من را اذیت نمی کنند!" گفت راسل.

بکی پاسخ داد: "نامادری من می گوید باید مراقب آنها باشی."

بحث در مورد خوردن چیلیس درگرفت. "چیلی ها خیلی بد نیستند. شرط می بندم که می توانم بیش از تو لقمه های این فلفل را بخورم ، ”راسل گفت.

بکی از خوردن فلفل احتیاط می کرد. علی رغم بی میلی ، او نمی خواست به شرط بندی نه بگوید. او در مورد اینکه آیا این کار را انجام می دهد یا نه متزلزل شد. او درباره جزئیات مذاکره کرد. "برنده چه چیزی می گیرد؟" او پرسید.

"بازنده باید یک سال کتاب های برنده را حمل کند! من حتی اول تو را رها می کنم. "

بکی پاسخ داد: "خوب ، اما برای روشن کردن ، شما کتابهای من را برای تمام سال تحصیلی حمل خواهید کرد ، درست است؟"

راسل توافق نامه را دوباره بیان کرد ، "درست است اگر شما برنده شوید کتابهای شما را تمام سال حمل می کنم - که نمی کنید!"

متقاعد کردن او را متقاعد کرد. چیلی خوش خیم به نظر می رسید ، اما بکی می دانست که می تواند درد زیادی ایجاد کند. ته فلفل را گاز گرفت. با کمال تعجب ، او هیچ چیز احساس نمی کند.

راسل گفت: "نوبت من است." وسط فلفل قرمز را گاز گرفت. بلافاصله ، به نظر می رسید که او مضطرب است. نفس نفس زد و صورتش بین عبارات شجاعانه و دردناک قرار گرفت. او بیش از حد ادویه را تجربه کرد. او در آستانه اشک بود و سرانجام گریه هولناکی را بیرون داد.

بکی گفت: "این را بگیر" ، و نوشیدنی اش را به او داد.

"این افتضاح بود!" او گفت ، و همچنان به جرعه جرعه از لیوان ادامه داد.

در آن شب ، بکی در مورد بچه های شیرین تحقیق کرد. روز بعد او با صدای عذرخواهی گفت: "من خواندم که قسمت داغ فلفل قرمز در وسط ، جایی که دانه ها قرار دارد ، است. متاسفم - احساس می کنم با رفتن اول فریب خورده ام. "

راسل راحت شد ، نه تنها چیز جدیدی در مورد چیلی ها یاد گرفت ، بلکه یاد گرفت که بکی دوست خوبی است.